

## ریشه‌شناسی چند واژه از لری بویراحمدی

دکتر اسفندیار طاهری\*

استادیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه بوعلی سینا

### چکیده

لری بویراحمدی از گویش‌های جنوب غربی ایران است که در منطقه بویراحمد استان کهگیلویه و بویراحمد رواج دارد. این گویش در کنار دیگر گویش‌های لری (مانند بختیاری و لری لرستانی) و فارسی، بازمانده فارسی میانه است که خود بازمانده فارسی باستان است. در این مقاله چند واژه از این گویش ریشه‌شناسی شده‌است. در مورد هر واژه نخست برپایه شواهد موجود در خود گویش، ساخت اشتقاقی و دگرگونی‌های آوایی آن توضیح داده شده و سپس برپایه برابر یا هم‌ریشه واژه در دیگر گویش‌ها و زبان‌های ایرانی، و نیز زبان‌های هندواروپایی، به ریشه‌شناسی واژه و بازسازی صورت ایرانی باستان آن پرداخته شده‌است.

**واژگان کلیدی:** لری بویراحمدی، گویش‌های جنوب غربی، ریشه‌شناسی

---

\*sepandarmad7@yahoo.com

نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسؤول:

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۳/۲۸

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱۲/۷

## مقدمه

لری بویراحمدی از گویش‌های جنوب غربی ایران است که در منطقه‌ای در شرق و شمال استان کهگیلویه و بویراحمد رواج دارد. این منطقه که به نام بویراحمد شناخته می‌شود، تا چند دهه پیش با نام بویراحمد سردسیر، بخش سردسیر و کوهستانی این استان را تشکیل می‌داد. پیرامون این منطقه را گونه‌های دیگری از گویش‌های لری فراگرفته‌اند که یا به بویراحمدی بسیار نزدیک‌اند و یا به دلیل نزدیکی به مناطق بختیاری‌زبان، شباهت‌هایی با گونه‌هایی از گویش بختیاری دارند. بویراحمدی یکی از سه گونه اصلی گویش لری است و در کنار بختیاری و لری لرستانی بازمانده فارسی میانه است، که خود بازمانده فارسی باستان است.

در این مقاله تعدادی از واژه‌های لری بویراحمدی ریشه‌شناسی شده‌اند. واژه‌های بویراحمدی این مقاله برگرفته از کتاب زیر چاپ نگارنده با عنوان «گویش لری بویراحمدی» است که داده‌های آن در سال ۱۳۸۷ از شهر مارگون (در شمال استان کهگیلویه و بویراحمد) و روستاهای پیرامون آن گردآوری شده‌است. سعی شده‌است نخست با رویکردی مبتنی بر بازسازی درونی و بر پایه شواهدی که در خود این گویش وجود دارد، ساخت اشتقاقی واژه و دگرگونی‌های آوایی آن توضیح داده شود و سپس، با رویکردی تطبیقی و با در نظر گرفتن داده‌های گویش‌های ایرانی و شواهد موجود از دیگر زبان‌های ایرانی، به ریشه‌شناسی واژه و بازسازی صورت ایرانی باستان آن پرداخته شود. واژه‌ها به ترتیب الفبای لاتین مرتب شده‌اند. گونه‌هایی که با ستاره مشخص شده‌اند، گونه‌های بازسازی شده یا فرضی‌اند.

**baj (دیم، زمین دیم)**

برابر این واژه را در بختیاری کوه‌رنگ به صورت bazg (دیم) می‌بینیم (طاهری، ۱۳۸۹: ۴۵). در نتیجه این واژه باید بازمانده صورت bazg باشد که چنین روند تحولی را پیموده‌است: bazg < bazj < bajj < baj. مشابه چنین تحولی را در یکی از گونه‌های گویش بختیاری می‌بینیم. در گویش بختیاری خان‌میرزا (گویش نگارنده)، ضمن اینکه همین واژه به صورت baj به کار می‌رود، واژه maja (مغز گردو، بادام و مانند آن) نیز وجود دارد،

که برابر آن در بختیاری کوهرنگ mazga (همان: ۳۱۷) و در لری بویراحمدی نیز mazga است و همان روند تحول را پیموده‌است: mazga < \*mazja < \*majja < \*maja < bazg > ایرانی باستان -baz-ka- از ریشه فعلی ایرانی باستان -banz- (سفت بودن)، هم‌ریشه با اوستایی -bāzah- (سفت، کلفت) و سنسکریت -baṃh- (سفت شدن) است (چونگ<sup>۱</sup>، ۲۰۰۷: ۷۱). صورت ختنی -baysga- و آسی bəzgin (بیلی<sup>۲</sup>، ۱۹۷۹: ۲۷۰) نیز بازمانده همان صورت ایرانی باستان‌اند. برابر واژه را در بسیاری از زبان‌های ایرانی می‌بینیم، چنان‌که در بلوچی baz (کلفت، زبر)، سغدی βδ'nz (ضحیم) و وخی bāj (ضحیم) است (همان). واژه فارسی «بش» به معنای «زراعتی که به آب باران حاصل شود» باید برابر همین واژه و بازمانده صورت \*bašk > bažk > bazka- باشد. حسن‌دوست (۱۳۸۲: ۲۰۳) واژه «بش» را بازمانده ایرانی باستان -u,aršna- \* و از ریشه -u,arš- (باران باریدن) گرفته‌است. اما از این ریشه ایرانی باستان واژه‌های دیگری در زبان‌های ایرانی و از جمله لری بویراحمدی باقی مانده‌است: لری بویراحمدی bešt (باران)، بختیاری bešt (باران) (طاهری، ۱۳۸۹: ۲۷۸)، هورامی vāšt (باران) (مکنزی<sup>۳</sup>، ۱۹۶۶: ۱۳۲)، خوانساری vešand (باران) (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۳۹۳) و نایینی vešt (بارندگی) (ستوده، ۱۳۶۵: ۲۶۱).

#### besī kerdan (فرستادن)

این واژه را می‌توان برابر واژه فارسی آغازی «گسی کردن» دانست که به همین معنا در متون کهن فارسی به کار رفته‌است؛ برای مثال در بیت‌های زیر از رودکی و فردوسی:

چون گسی کردم به دستک خویش	گنه خویش بر تو افکنم
(رودکی، ۱۳۷۸: ۳۲)	
گسی کردش و خود به راه ایستاد	سپاه و سپهد از آن کار شاد
(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱۰۹/۱)	

besī بازمانده فارسی میانه wisē (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۶۰) و برابر پارتی -wisēd- (گسیل کردن) است (بویس<sup>۴</sup>، ۱۹۷۷: ۹۴) که از صورت ایرانی باستان -u,i-said- \* از ریشه -said- \* (فردوسی، ۱۳۸۲: ۱۰۹/۱)

1. Cheung
2. Bailey
3. Mackenzi
4. Boyce

(بریدن، جدا کردن) تحول یافته‌است. پیشوند ایرانی باستان *u<sub>3</sub>i-* و فارسی میانه *wi-* در فارسی و گویش‌های جنوب غربی مانند لری عموماً به *go-* و در برخی واژه‌ها به *be-* تبدیل شده‌است. برای مثال در فارسی آغازی «گرویدن / برویدن» (> فارسی میانه *wurraw-* نک. بویس، ۱۹۷۷: ۹۳) و «گستاخ / بستاخ» (> فارسی میانه *wistāx* نک. همان)، یا در لری بویراحمدی (*bengešt* (گنجشک) (> فارسی میانه *winješk*) و *bāhūn* (سیاه‌چادر) (> فارسی میانه *wiyān*), *wi-* فارسی میانه به *be-* تبدیل شده‌است. چونگ (۲۰۰۷: ۳۲۷) با توجه به واژه آسی *sydn-* (فراخواندن)، «گسی» در زبان فارسی و برابر آن در فارسی میانه و پارتی را از ریشه ایرانی باستان *-said\** (فراخواندن) می‌داند، که ارتباط معنایی آن چندان پذیرفتنی نیست؛ اما گیلن<sup>۱</sup> (۱۹۳۹: ۸۳)، فارسی «گسی» و برابر پارتی آن را از همان ریشه ایرانی باستان *-said\** «بریدن» دانسته‌است.

### **bīc bīc** (صوت فراخواندن ماکیان برای دانه دادن)

این واژه که از تکرار واژه *bīc* ساخته شده‌است، صوتی است که هنگام فراخواندن ماکیان برای دانه دادن بر زبان آورده می‌شود. *bīc* را می‌توان به معنی «دانه، تخم» دانست که با سنسکریت *bīja-* (تخم، تخمه)، سغدی *byz'k* (تخم) و پراچی *bīz* (دانه، دانه غلات) هم‌ریشه است (مایرهورف، ۱۹۹۶: ۲۲۷). در متن پهلوی مینوی خرد (پرسش ۴، بند ۱۲) اصطلاح *bar ud bīz* (بار و حاصل) آمده‌است، که مکنزی (به نقل از تفضلی، ۱۳۷۹: ۱۳) *bīz* را برابر با سنسکریت *bīja-* می‌داند. برابر این واژه در بلوچی به صورت *bīj* و در گویش زردشتیان یزد به صورت *bīja* (بیچه حرامزاده) و *bīja seva* (تخم‌سگ) دیده می‌شود (تفضلی، ۱۳۷۹: ۱۳). به این ترتیب لری بویراحمدی *bīc* را می‌توان برابر فارسی میانه *bīz* دانست. در مورد تحول واج پایانی این واژه (c) باید گفت که صورت اصلی واژه باید *\*bīj* بوده باشد که ز پایانی آن بی‌واک شده و به c تبدیل شده‌است. نمونه‌های دیگری از این فرایند آوایی در لری بویراحمدی دیده می‌شود، مانند *yâsīc* (یاسوج) و *borc* (برج، ماه) در کنار *borj*.

1. Chilain
2. Mayrhofer

**(h)-dāyan .de (زدن)**

این فعل در لری بویراحمدی در اصل به معنی «زدن، کشتن» بوده‌است که اکنون در معنای عام «زدن» به کار می‌رود و مانند فعل «زدن» در فارسی در ساخت فعل‌های مرکب مختلفی به کار می‌رود. در جمله‌های زیر چند نمونه از کاربرد این فعل را در لری بویراحمدی می‌بینیم:

īxo šâ na de.	می‌خواهد شاه را بزند (بکشد).
də tâ deymūn.	دو تا را زدیم (کشتیم).
īšâ xeyt gūl-om dīt.	شما می‌خواهید گولم بزنید.
bâr-šūn de biyow.	بارشان بزن و بیا.
bâtī har rū dī.	باید هر روز (زنگ) بزنی.

این فعل از ریشه ایرانی باستان *\*dā-* است که بازمانده این ریشه را به‌ویژه در زبان‌های ایرانی شرقی و برخی از گویش‌های شمال غربی می‌بینیم، مانند خوارزمی *-dh*، پراچی *-deh*، ارموری *-de(h)*، بلوچی *-diht, dih* (همه به معنی زدن)، کردی *-dān, di-* (زدن، نیش زدن) و زازا *-dāyiš, dih* (زدن، نیش زدن) (چونگ ۲۰۰۷: ۴۸).

صیغه امر دوم شخص مفرد و جمع این فعل در متون کهن فارسی در معنای (زدن) به کار رفته‌است که نمونه آن را در تاریخ بیهقی و شاهنامه فردوسی می‌بینیم:

جلادش استوار بیست و رسن‌ها فرود آورد. و آواز دادند که سنگ دهید. هیچ کس دست به سنگ نمی‌کرد و همه زارزار می‌گریستند.  
سیاف شمشیر برهنه به دست ایستاده و افشین با بودلف در مناظره، و سیاف منتظر آنکه بگوید ده، تا سرش بیندازد (باحقی، ۱۳۹۰: ۲۲۷ و ۲۱۴).

شما روی یکسر سوی دژ تهید      چنانک اندر آید، دمید و دهید  
(فردوسی، ۱۳۸۲: ۷۷/۱)

با این حال ساختی از ماده ماضی این فعل در فارسی به کار نرفته‌است. با توجه به ریشه ایرانی باستان و صورت لری بویراحمدی واژه، ماده ماضی این فعل در فارسی باید به صورت *\*dād* (> ایرانی باستان *\*dāta*) باشد. ابوالقاسمی (۱۳۶۷: ۹۲) در یادداشتی درباره ماده ماضی این فعل در فارسی، آن را با برابرش در خوارزمی و دیگر زبان‌های ایرانی شرقی نو مقایسه می‌کند، اما آن را از ریشه ایرانی باستان *-dā* (بریدن) می‌داند که

در سنسکریت به صورت *dā-* (بریدن) وجود دارد و در فارسی از این ریشه «داس» (فارسی باستان *\*dāça-*، ایرانی باستان *\*dāθra-*) باقی مانده است. با این حال کاربرد گسترده چنین فعلی در بسیاری از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، آن هم در معنای خاص «زدن»، ایجاب می‌کند که در ایرانی باستان ریشه‌ای با معنی زدن برای این فعل‌ها فرض شود.

### hanī (هنوز)

این واژه بازمانده فارسی میانه *anē*، ایرانی باستان *\*ani,a-*، اوستایی *ainiia-* و فارسی باستان *aniya-* (همه به معنی «دیگر») است (کنت، ۱۹۵۳: ۱۶۸). فارسی میانه *ē* در لری بویراحمدی به *ī* تبدیل شده است؛ مانند فارسی میانه *bēd* < لری بویراحمدی *bīy* (بید)، فارسی میانه *dēr* < لری بویراحمدی *dīr* (دیر). *h-* آغازی این واژه افزوده شده است. افزایش *h-* قبل از واژه‌های آغازی در این گویش پدیده‌ای معمول است و نمونه‌های دیگری نیز دارد، مانند فارسی میانه *ast* < لری بویراحمدی *hās* (استخوان)، فارسی میانه *ēš* < لری بویراحمدی *hīš* (خیش).

اما در مورد تفاوت معنایی *hanī* (هنوز) با معنی اصلی آن در فارسی میانه و ایرانی باستان (دیگر)، شاهد یک دگرگونی معنایی از «دیگر» به «بار دیگر، باز هم» و سپس «هنوز» هستیم. البته معنای اصلی واژه هنوز در برخی گویش‌ها باقی مانده است. کهن‌ترین متنی که این واژه در آن به معنای «دیگر» به کار رفته است، یک متن فارسی یهودی پیش از سده دوازده میلادی است که در خوزستان نوشته شده و در آن *hny* در معنی دیگر به کار رفته است (مکنزی ۱۹۶۸):

ny 'wrydg'r 'ym' 'spwryh hyst p' šn'xtgyh w d'nšt w pyšwinyh. w hny  
'wy d'd-dyh hyst.

آفریدگار ما کامل نیست، به شناختن و دانش و پیش‌بینی و دیگر اینکه او دادگر است.

در چند دوبیتی که به گویش اصیل همدانی از باباطاهر باقی مانده است و مربوط به سده هشتم هجری است، نیز برابر این واژه هم در معنی «دیگر» و هم در معنی «هنوز» به کار رفته است (بهار، ۱۳۷۳: ۲۸۳ و ۲۸۷):<sup>(۱)</sup>

panj rōžē hanī xorram gahān bē  
zamīn xandān barāmān āsmān bē  
panj rōyē hanī hāžēd sāmān  
na-j ēnān nām o na-j ānān nešān bē.

پنج روزی دیگر جهان خرم باشد  
زمین خندان و آسمان گریان باشد  
پنج روزی دیگر صبر کنید  
نه از اینها نام و نه از آنها نشان باشد.

●●●

nešānom tūla vo mōyom ba zārī  
be ke belbel hanī vā vel nešānom

نهال بنشانم و گریم به زاری  
باشد که بلبل را بار دیگر با گل نشانم.

●●●

yâ ke-m dor dī, hanī daryâ nabī yâr!  
yâ ke-m xor dī, gahân peydâ nabī yâr!

هنگامی که در را دیدم، هنوز دریا نبود ای یار!  
هنگامی که خورشید را دیدم، جهان پیدا نبود ای یار!

در میان گویش‌های نوی ایرانی نیز این واژه را در هر دو معنی می‌بینیم. در لری لرستانی، hanī در هر دو معنی «هنوز» و «دوباره» به کار می‌رود (ایزدپناه، ۱۳۸۱: ۲۰۹). در حالی که در لری خرم‌آبادی hænī به معنی «دیگر» است (مکینون<sup>۱</sup>: ۲۰۰۲). معنی «دیگر» در این گویش‌ها باقی مانده است: کردی (مکنزی، ۱۹۶۶: ۱۳۱)، تاتی سگزآباد (آل احمد، ۱۳۷۰: ۱۵۰)، تاتی شاهرود (خلخال) (یارشاطر<sup>۲</sup>: ۱۹۵۹) و تاتی و تالشی (عبدلی، ۱۳۶۳). گویش‌های زیر نیز این واژه را در معنی «هنوز» به کار می‌برند: بختیاری (طاهری، ۱۳۸۹: ۲۹۹)، سیوندی (لوکوک<sup>۳</sup>: ۱۹۷۹: ۱۷۹)، و نایینی (ستوده، ۱۳۶۵: ۲۷۸). واژه فارسی میانه anē در فارسی نیز در جزء نخست واژه «نیز» (> فارسی میانه anēz) باقی مانده است.

### ژ (یوغ)

این واژه را می‌توان بازمانده فارسی میانه \*jōg\* و صورت جنوب غربی ایرانی باستان auga-<sup>۱</sup> دانست که قابل مقایسه است با پهلوی juγ (مکنزی، ۱۳۷۳: ۹۴)، فارسی میانه مانوی jōg (جفت) (بویس ۱۹۷۷: ۵۱) و فارسی «یوغ/جوغ». برابر صورت ایرانی باستان را

1. Mackinnon
2. Yarshater
3. Lecoq

در دیگر زبان‌های هندواروپایی نیز می‌بینیم: سنسکریت -yugá، لاتین -iugum یونانی -ϰυγόν، اسلاوی کلیسایی باستان -igo همه به معنای «یوغ» (مایرهوفر، ۱۹۹۶: ۴۱۳). در اوستایی ریشه فعلی -yaog (بستن) با این واژه هم‌ریشه است (بارتولومه<sup>۱</sup>، ۱۹۰۴: ۱۲۲۸).  
 -jā بازمانده صورت جنوب غربی واژه است. -i- آغازی ایرانی باستان در زبان‌ها و گویش‌های جنوب غربی به -j تبدیل می‌شود، مانند ایرانی باستان -i\_ama\* (جفت) < لری بویراحمدی -jom (جفت، دوقلو)، بختیاری -jom (جفت، دوقلو) (طاهری، ۱۳۸۹: ۳۰۴) و فارسی میانه مانوی -jamīg (جفت، همزاد) (بویس، ۱۹۷۷: ۵۰). g میان‌واکه‌ای پایانی ایرانی باستان در فارسی میانه و گویش‌های لری حذف می‌شود، مانند ایرانی باستان -drauga\* (دروغ) < فارسی میانه -drō، لری بویراحمدی -dārū، بختیاری -dorō (طاهری، ۱۳۸۹: ۲۸۸)؛ یا ایرانی باستان -dauga\* (دوغ) < لری بویراحمدی و بختیاری -dū (همان: ۲۸۹). در نتیجه در تحول ایرانی باستان -i\_auga\* به لری بویراحمدی -ā نیز، g میان‌واکه‌ای حذف شده‌است. از سوی دیگر، -ō دوره میانه در لری بویراحمدی در برخی واژه‌ها به -ā تبدیل شده‌است (همسو با تحول عمومی -ū دوره میانه به -ā)، مانند فارسی میانه -mōy < لری بویراحمدی -mī (مو)، فارسی میانه -dōs (چسب) < لری بویراحمدی -dīsēsan (چسبیدن). در تحول فارسی میانه -jōg به لری بویراحمدی -jā نیز -ō به -ā تبدیل شده‌است.

#### nahâ (جلو، نخست)

این واژه را می‌توان بازمانده فارسی میانه -naxāg دانست. این صورت فارسی میانه از -nax و پسوند -āg ساخته شده‌است. -nax و صورت دیگر آن -nox به معنی «نخست، آغاز» است و در فارسی میانه در ساخت واژه‌هایی مانند -nox-wīr (انسان نخستین)، -nox-zādag (زاده نخستین)، -naxurēg (نخستین) و -naxust (نخست) به کار رفته‌است (نک. بویس، ۱۹۷۷: ۶۳-۴). این واژه بازمانده ایرانی باستان -nahu-/nahu\_a- (نخست) است که در ختنی به صورت -nūha- (بالا، نوک، سر) باقی مانده‌است (امریک<sup>۲</sup>، ۱۹۷۱). فارسی میانه -x در لری بویراحمدی در برخی واژه‌ها به -h تبدیل شده‌است، مانند فارسی میانه -taxl < لری بویراحمدی -tahl < tāl (تلخ)؛ فارسی میانه -xōn < لری بویراحمدی -hīn (خون). فارسی میانه -nox / -nax در

1. Bartholomae  
 2. Emmerick



ساخت برخی واژه‌ها در تعدادی از گویش‌ها و لهجه‌ها باقی مانده‌است. بازمانده صورت *nox* را در این واژه‌ها می‌بینیم: دشتستانی *nohâ* (جلو، اول)، (اکبرزاده، ۱۳۸۱: ۹۰)، فارسی نَخاز / نُه‌از (بز پیشرو گله) ( $\text{nox} + \text{âz} >$ ) دربارهٔ جزء دوم این واژه نک. (۱۰)، ماهشهری *noqîrî* (فرزند نخست) (آلبوغیش، ۱۳۸۳). برابر واژهٔ اخیر را در اصفهانی *naxrî* (تفضلی، ۱۳۸۵)، بختیاری *nūrî* ( $\text{nahurî} >$ ) فارسی میانه *naxurêg* نک. طاهری، ۱۳۸۹: ۳۲۴) و لری بویراحمدی *nârî* ( $\text{nârî} > \text{nahrî} > \text{naxrî}$ ) همه به معنای «فرزند اول» نیز می‌بینیم. بازمانده صورت *nax* را نیز در لری خرم‌آبادی *nehô* (جلو، اول) (مکینون، ۲۰۰۲)، جزء نخست واژهٔ فارسی «نَخچیر» ( $\text{> naxu-sčarya-}$ ) و «نخست»، لری بویراحمدی *nârî* (فرزند اول) ( $\text{> naxrî}$ ) و اصفهانی *naxrî* (فرزند اول) می‌بینیم.

### SOS (شُش، ریه)

این واژه برابر واژهٔ فارسی (شُش) و بازماندهٔ فارسی میانه *suš* (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۴۰) است، از ایرانی باستان *\*sušî-* (شُش)، اوستایی *-sušî* و سنسکریت *-śvaš-* (مایرهوفر، ۱۹۶۶: ۶۷۷). علت تحول فارسی میانه *suš* به لری بویراحمدی *sus* همگونی پیشرو *š* با *s* و تبدیل آن به *s* است؛ تحولی که در آسی *sus/sos*، و گویش گاوکشکی *sos* (موسوی، ۱۳۷۲: ۷۷) نیز دیده می‌شود. اما در تحول فارسی میانه *suš* به فارسی *šus*، همگونی پسرو رخ داده و *s* با *š* بعد از خود همگون شده و به *š* تبدیل شده‌است؛ تحولی که در بیشتر گویش‌های ایرانی، مانند هورامی *šoši* (مکنزی، ۱۹۶۶: ۱۰۹)، نیز انجام گرفته‌است. گونهٔ دیگری از این نوع همگونی را در تحول واژهٔ لری بویراحمدی *šeš* (شپش) می‌بینیم که بازماندهٔ فارسی باستان *\*siš-* است؛ صورت جنوب غربی ایرانی باستان *\*spiš-* (اوستایی *-spiš*).

### šahâz (بز بزرگ، شاه‌بز)

این واژه از دو جزء *šah + âz* ساخته شده‌است. *šah* به معنی شاه و برابر با فارسی «شاه» است. گروه آوایی *-âh* پایانی فارسی میانه در لری بویراحمدی در همهٔ واژه‌ها به *-ah* و سپس *-â* تبدیل شده‌است؛ مانند *câ* (چاه)، *gâ* (اول وقت، صبح زود) و *panâ* (پناه). در این واژه چون *-h* در میان واژه و آغاز هجا قرار داشته، حفظ شده‌است. جزء دوم واژه *âz* به معنای «بز» است که در فارسی میانه به صورت *az* (g) وجود دارد و بازماندهٔ ایرانی

باستان \*aza- (بز) است؛ در اوستایی به صورت -aza و سنسکریت نیز به صورت -ajá (بز) (نر) دیده می‌شود (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۵). در ختنی این واژه در aysdām (کالایی ساخته‌شده از پوست بز) (بیلی، ۱۹۷۹: ۶) دیده می‌شود. در فارسی نیز واژه âz را در جزء دوم واژه نخاز / نهاز (بز پیشرو گله) می‌بینیم.

### tīštar (بز ماده یکساله)

این واژه بازمانده صورت کهن تر \*tūštar است. فارسی میانه t̄ در لری بویراحمدی و دیگر گویش‌های لری در همه واژه‌ها به ī تبدیل شده‌است؛ مانند فارسی میانه zūd < لری بویراحمدی zī (زود) و فارسی میانه dūr < لری بویراحمدی dīr (دور). برابر فارسی واژه به صورت tūštar در فرهنگ عربی/التلخیص، نوشته ابوهلال عسکری، باقی مانده‌است: «بزغاله‌ای که چریده و بزرگ شده و عریض، و عتود نام دارد و به فارسی آن را توشتر می‌نامند» (نک. صادقی، ۱۳۶۶). برابر واژه را در برخی از گویش‌های جنوب غربی نیز می‌بینیم: بختیاری tīštar (بز ماده یکساله) (طاهری، ۱۳۸۹: ۳۴۲)، گاوکشکی فارس tīštar (بز ماده خاکستری) (موسوی، ۱۳۷۲: ۵۸).

tūštar را می‌توان بازمانده ایرانی باستان -turštar\* (برنده، قطع‌کننده) از ریشه \*turš-/\*θu,ars- (بریدن) دانست که در اوستایی به صورت -θβōreštar (برنده) و -θβarəs- (بریدن)، و در سنسکریت به صورت -tvaštar (برنده جانداران، نام یک ایزد) به کار می‌رود (چونگ ۲۰۰۷: ۳۹۹). ایرانی باستان -turštar\* صورت ضعیف -tu,arštar\* است که با حذف r از صورت ضعیف، واکه پیش از آن کشش جبرانی یافته و کشیده شده‌است، یعنی ایرانی باستان -turštar\* < -tu,štar\* < tūštar. ساخت دیگری از این واژه را در برخی از گویش‌های ایرانی می‌بینیم: تالشی t'uška (بزغاله نر) (رضایتی کیشه‌خاله و خادمی ارده، ۱۳۸۷)، میمه‌ای tūšk (جوجه) (فتحی، ۱۳۸۹: ۱۶۹) و لری لریستانی tūšk (بز شش‌ماهه)<sup>(۲)</sup>. این صورت‌ها را می‌توان بازمانده ایرانی باستان -turš-ka\* دانست که از همان ریشه فعلی با پسوند -ka ساخته شده‌است. درباره دگرگونی معنایی این واژه از معنای «برنده، قطع‌کننده» به «بز» یا «جوجه» (در میمه‌ای) نیز چنین می‌توان گفت: لوبوتکسی<sup>(۱)</sup> (۱۹۹۴) در مقاله‌ای که در آن به

1. Lubotsky

بررسی واژه اوستایی  $\theta\beta\ddot{o}re\check{s}tar-$  و ریشه هندواروپایی آغازی آن  $*turk-$  پرداخته‌است، نظر مک‌کون را دربارهٔ دگرگونی معنایی هم‌ریشهٔ این واژه در زبان‌های سلتی تأیید می‌کند. مک‌کون اعتقاد دارد واژه‌های ایرلندی باستان  $torc$  (گراز وحشی)، ولزی میانه  $twrch$ ، گرنی میانه  $torch$  و برتون میانه  $tourc'h$  (همه به معنی «خوک») از همان ریشهٔ هندواروپایی آغازی  $*turk-$  (بریدن) هستند و دگرگونی معنایی از «برنده، تکه‌تکه کننده» به «گراز، خوک»، با صفت غالب این جانوران در بریدن و کندن علف با دندان‌شان مرتبط است. در نتیجه همین توضیح را می‌توان در مورد دگرگونی معنایی «برنده» به «بز» یا «جوجه» (در میمه‌ای) پذیرفتنی دانست. در واقع معنای «برنده» نخست به «برندهٔ علف» تحول یافته و سپس «برندهٔ علف» که صفت غالب جانوری است که علف را بریده و تکه‌تکه می‌کند، برای اطلاق به خود آن جانور به کار رفته‌است.

### xorong (گل آتش، انگشت)

این واژه از  $xor$  و پسوند  $-ong$  ساخته شده‌است.  $xor$  بازماندهٔ فارسی میانه  $xwar-$  مادهٔ مضارع «خوردن» از ایرانی باستان  $*hu_3ar-$  (خوردن) است (اوستایی  $x^v ar-$ ؛ بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۸۶۵). واژه در اصل به معنی «خورندهٔ آتش» بوده‌است. در فارسی میانه صورت  $xwarg$  (گل آتش) داریم (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۶۵) که از همان ریشهٔ فعلی و بازماندهٔ ایرانی باستان  $*hu_3ar-ka-$  است (سیوندی  $xorg$ ، به معنی گل آتش، انگشت؛ لوکوک، ۱۹۷۹: ۱۹۸). در این گویش واژه  $xol$  (خاکستر آتش) هم وجود دارد که آن را می‌توان از همین ریشهٔ فعلی و از صورت ایرانی باستان  $*hu_3ara-$  دانست.

پسوند  $-ong$  که صورت اصلی آن باید  $-eng$  (> ایرانی باستان  $-ant-ka$ \*) باشد، در این گویش در ساخت واژه‌هایی دیگر نیز به کار رفته‌است؛ مانند  $merzeng$  (مُرّه) و  $neheng/nezeng$  (نزدیک). در این واژه پسوند  $-ong$  تحت تأثیر واکهٔ  $o$  در هجای پیش از خود با هماهنگی واکه‌ای به  $-ong$  تبدیل شده‌است.

### zozūšk / zozūk (خارپشت)

صورت  $zozūšk$  از  $zozū$  و پسوند  $-ūšk$  ساخته شده‌است.  $-ūšk$  در لری بویر احمدی پسوندی است که اسم مصغر می‌سازد. مانند  $jīrjīrūšk$  (جیرجیرک) که از تکرار نام‌آوای

jīr با این پسوند؛ parparūšk (پروانه) که از تکرار اسم (par) و این پسوند؛ و γerγerūšk (قرقره کوچک)، از تکرار اسم γer (قر، چرخش) با این پسوند ساخته شده است. صورت zozūk با پسوند -ūk ساخته شده است؛ این پسوند که بازمانده فارسی میانه g-tā- است، در این گویش اسم و صفت می‌سازد: narūk (خر نر) > nar (نر)، šarmūk (خجالتی) > šarm (شرم) tū پایانی zozū با ā آغازی هر دو پسوند ادغام شده است.

zozū بازمانده ایرانی باستان -jājūka\* (خارپشت) است. اوستایی آن -dužuka (خارپشت)، سنسکریت -jāhakā (خارپشت)، فارسی «ژوژه» و بلوچی jajuk و dužux است (نک. مایهوفر ۱۹۹۲: ۵۸۲). برابر واژه را در پهلوی zūzag (خارپشت) (مکنزی ۱۳۷۳: ۱۷۱) و نایینی juju (جوجه تیغی) (ستوده، ۱۳۶۵: ۸۰) نیز می‌بینیم.

### نتیجه‌گیری

بررسی ریشه‌شناختی این چند واژه از گویش لری بویراحمدی، نشان می‌دهد که گویش‌های ایرانی ظرفیت بزرگی در زبان‌شناسی زبان‌های ایرانی دارند. از یک سو، گنجینه‌ای عظیم از واژگان کهن و ناشناخته‌اند که بسیاری از آنها را در زبان فارسی نمی‌بینیم و از سوی دیگر، داده‌های این گویش‌ها به شناخت بهتر و درست‌تر ساخت، معنی و ریشه‌شناسی برخی واژه‌های فارسی و دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی کمک می‌کنند، و حتی از این داده‌ها در زبان‌شناسی زبان‌های هندواروپایی نیز می‌توان استفاده کرد. مثلاً آنچه درباره ریشه‌شناسی واژه tīštar گفته شد، هم به شناخت و ریشه‌شناسی برابر فارسی این واژه کمک می‌کند، هم نشان می‌دهد که این واژه در دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی چه برابر و هم‌ریشه‌هایی دارد، و هم تأییدی است بر آنچه دیگر پژوهشگران درباره هم‌ریشه این واژه در دیگر زبان‌های هندواروپایی گفته‌اند. بررسی تاریخی واژگان گویش‌های ایرانی نمونه‌های خوبی از دگرگونی‌های زبانی (دگرگونی آوایی، معنایی و مانند آن) به دست می‌دهد، که از آنها می‌توان در پژوهش‌های زبان‌شناسی استفاده کرد. برای مثال در دگرگونی آوایی ایرانی باستان -suši\* به بویراحمدی sos نمونه خوبی از همگونی پیشرو را می‌بینیم، در حالی که در تحول همین واژه به فارسی و برخی گویش‌های دیگر، شاهد گونه‌ای همگونی پسرو هستیم. در نتیجه بررسی گویش‌های ایرانی باید از جهات مختلف و با رویکردهای مختلف انجام گیرد، تا از تمام ظرفیت‌های زبان‌شناختی این گنجینه‌های زبانی استفاده شود.

## پی‌نوشت

- ۱- آوانویسی و ترجمه دو بیت‌ها از بهار است.  
 ۲- مورد اخیر را آقای حسین سلگی، گویشور این گویش و دانشجوی کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، یادآوری کردند.

## منابع

- آل احمد، جلال (۱۳۷۰)، *تات‌نشین‌های بلوک زهرا، تهران: امیرکبیر*.  
 آلبوغیبش، منیژه (۱۳۸۳)، «بررسی واژه noqri»، فرهنگ، شماره ۵۰-۴۹، صص ۴-۱.  
 ابوالقاسمی، محسن (۱۳۶۷)، *پنج گفتار در دستور تاریخی زبان فارسی، بابل: کتابسرای بابل*.  
 اشرفی خوانساری، مرتضی (۱۳۸۳)، *گویش خوانساری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*.  
 اکبرزاده، داریوش (۱۳۸۱)، *فرهنگ گویش دشتستانی، تهران: پازینه*.  
 ایزدپناه، حمید (۱۳۸۱)، *فرهنگ لری، تهران: اساطیر*.  
 بهار، مهرداد (۱۳۷۳)، *جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران: فکر روز*.  
 تفضلی، احمد (۱۳۸۵)، «چند واژه اصفهانی»، ترجمه میترا فریدی، *گویش‌شناسی، دوره سوم، شماره اول و دوم (پیاپی ۵)، صص ۶-۲*.  
 \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹)، *مینوی خرد، تهران: توس*.  
 حسن دوست، محمد (۱۳۸۳)، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی*.  
 رضایتی کیشه‌خاله، محرم و خادمی ارده، ابراهیم (۱۳۸۷)، *فرهنگ موضوعی تالشی به فارسی، رشت: دانشگاه گیلان*.  
 ستوده، منوچهر (۱۳۶۵)، *فرهنگ نایینی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی*.  
 رودکی (۱۳۷۸)، *دیوان رودکی، تصحیح جعفر شعار، تهران: مهد مینا*.  
 صادقی، علی اشرف (۱۳۶۶)، «لغات فارسی کتاب التلخیص ابوهلل عسگری»، *مجله زبان‌شناسی، سال چهارم، شماره ۱ و ۲، صص ۵۷-۲۶*.  
 طاهری، اسفندیار (۱۳۸۹)، *گویش بختیاری کوه‌رنگ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*.  
 عبدلی، علی (۱۳۶۳)، *فرهنگ تاتی و تالشی، تهران: چاپخانه حبیبی*.  
 فتحی، شهلا (۱۳۸۹)، *گویش میمه‌ای، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز*.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۲)، *شاهنامه*، برپایه چاپ مسکو، تهران: هرمس.  
مکنزی، دیوید نیل (۱۳۷۳)، *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران:  
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

موسوی، حسن (۱۳۷۲)، *واژه‌نامه و گویش گاوکشک*، شیراز: انتشارات نوید.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۹۰)، *دیباچه دیداری*، متن کامل تاریخ بیهقی، تهران: سخن.

Bailey, H. W (1979), *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge.

Bartholomae, C (1904), *Altiranisches Wörterbuch*, rep.1961, Berlin.

Boyce, M (1977), *A Word-list of Manichaean Middle Persian and Parthian*,  
*Acta Iranica 9a*, Teheran-Liege.

Cheung, J (2007), *Etymological dictionary of Iranian verb*, Leiden.

Emmerick, R (1971), "four Khotanese words", *Asia Major*. 16/1-2, pp. 61-68.

Ghilain, A (1939), *Essai sur la Langue Parthe*, Louvan.

Kent, R (1953), *Old Persian*, New Haven, Connecticut.

Lecoq, P (1979), *Le Dialecte de Sivand*, Wiesbaden.

Lubotsky, A (1994), "Avestan  $\theta\beta\ddot{o}re\acute{s}tar$ - and The Indo-European root  $turk'$ ",  
*Die Sprache*, 36/1, 94-103.

MacKenzie, D. N (1966), *The Dialect of Awroman*, København.

\_\_\_\_\_ (1968), "An Eealy Jewish-persian Argument", *BSOAS*, 30 , pp.  
249-269.

MacKinnon, C (2002), "The Dialect of Xorramabad and Comparative notes  
on other Lor Dialects", *Studia Iranica*, 31, 103-138.

Mayrhofer, M (1992, 1996), *Etymologisches Wörterbuch des Altindischen*,  
I-III, Heidelberg.

Yarshater, E (1959), "The Dialect of Shahrud (Khalkhal)", *BSOAS*, 22,  
1959, pp. 52-68